

❑ **پیشگاه فرهنگی** → **امیر مهدی ژوله**



قهوه تلخ، جشنواره فیلم فجر و جهان هولوگرافیک

این روزها مشغول خواندن کتاب «جهان هولوگرافیک» که ترجمه داریوش مهرجویی (نوشته مایکل تالбот) هستم. به رغم اینکه ترجمه مهرجویی، ترجمه خوبی نیست اما کتاب، کتاب خوبی است و به بسیاری از سوالات مخاطب پاسخ می‌دهد. اگر مخاطب تامل کند و با دقت این کتاب را بخواند، جواب بسیاری از سوال‌هایش را پیرامون مسائل متافیزیکی به طور علمی دریافت می‌کند. در واقع این کتاب درباره علم خدانشناسی است و مخاطب پس از خواندن کتاب از علم به دین می‌رسد. داریوش مهرجویی به اندازه فیلمسازی‌اش مترجم خوبی نیست اما «جهان هولوگرافیک» آنقدر کتاب خوبی هست که خواندندش نگاه شما را به خیلی از مسائل تغییر دهد.

از دورخیزی که فیلمسازان و دست‌اندرکاران برای جشنواره فیلم فجر امسال کرده‌اند، می‌توان این گونه استنباط کرد که جشنواره فجر امسال دیدنی باشد. حضور فیلمسازی‌ها همچون اصغر فرهادی، مسعود کیمیایی، داریوش مهرجویی، عبدالرضا کاهانی، رضا میرکریمی و… نوید یک جشنواره پررونق را می‌دهد. دو ماهی به جشنواره فیلم فجر مانده و پیشنهاد جشنواره در این روزها شاید کمی غریب به نظر بیاید ولی خبرهای تولید فیلم‌های جدید کارگردانان شاخص سینمای ایران که اغلب مراحل آخر تولید را می‌گذرانند و بحث فرم‌هایی که برای تولیدکنندگان برای حضور در جشنواره پر می‌کنند، نوید جشنواره‌ای پرپار را می‌دهد. البته همه اینها به شرط این است که بزرگان سینمای ایران فرم حضور در جشنواره فیلم فجر را پر کنند! اگر آنها حاضر شوند فیلم‌هایشان را میهمان جشنواره فیلم فجر کنند، جشنواره امسال دیدنی خواهد بود.

اما پیشنهاد سوم مجموعه «قهوه تلخ» است؛ مجموعه‌ای که برای آن عوامل بسیاری زحمت کشیده‌اند. سری یازدهم این مجموعه شبیه هفته آتی به بازار می‌آید. بعد از مدتی که به خاطر ایام شهادت این سری‌بال پیش نشد، سری یازدهم به بازار می‌آید که جذابیت‌های خاص خودش را دارد. من پیشنهاد می‌کنم این مجموعه را جدی‌تر دنبال کنید چرا که ما سعی کردیم هر چه سریال به پیش می‌رود، قصه‌هایش جذاب‌تر باشند و بار کمیک سریال را هم بیشتر کنیم. یعنی برای قسمت‌های بعدی وقت و دقت بیشتری صرف شده تا اگر مخاطب حس خوبی به سریال دارد، این حالت تا انتهای سریال حفظ شود.

❖فیلم‌نامه‌نویس و روزنامه‌نگار

❑ **پیشگاه فیلم** → **حسین مهکام**



شهر به مثابه بستری دراماتیک

فیلم عصر جمعه اولین ساخته بلند سینمایی مونا زندگی حقیقی بالاخره اکران شد از پس پنج سال و به زعم من بسیار موفق و خوش‌ساخت و زیباست. زندگی سال‌ها در مکتب بانو رختان بنی‌آتمند آموخته و دستیارِ او و نیز سینمایی کیانوش عیاری را هم در مقام دستیار می‌شناسد. پس طبیعی است که صرف نظر از استقلالش در جایگاه فیلمساز، دارای دو مولفه در اثرش باشد: یکی رئالیسم و تدقیق بر بحرانی اجتماعی و دیگری مقوله شهر؛ که مورد دقت و تمرکز این یادداشت است. عصر شهر در سینیمای اجتماعی و سینمایی که دغدغه بحرانی منوط به لایه‌ای از اجتماع دارد عنصری لاجرم تلقی می‌شود. زیرا شهر نخستین و بلکه مهم‌ترین بستر ایجاد درام در محملی است که دایمه دراماتیزه کردن موقعیتی اجتماعی دارد. به ویژه که داستان در سینیمای اجتماعی قطعاً نیازمند دارا بودن شخصیت‌های قابل لمس و قابل فهم است و این مقبولیتی یکی از ارکان خود را در فضای شهر خواهد یافت. یعنی دغدغه طرح بحرانی در اجتماع نمی‌تواند بدون داشتن جغرافیای مناسب شکل موجبی به خود بگیرد و گزارش رویدادی اجتماعی که مد نظر فیلمساز است بدون چنین بستری بدل به زبانی الکن خواهد شد. به گمانم از مهم‌ترین ویژگی‌های فیلم مونا زندگی، جدای از تمرکز بر لایه‌ای آسیب‌پذیر در اجتماع ما به نام زن – که در جای دیگر می‌توان بر تمرکز و کیفیت آسیب‌پذیری‌اش تمرکز و تشریح کرد – نگاه به مقوله شهر و ارتباطش با ماجراست. به ویژه که به لحاظ بصری هم این تمرکز به بیانی شیوا در فیلم دیده می‌شود. یعنی ارتباط ارگانیک شهر با طبقه‌ای که شخصیت اصلی زن در آن حضور دارد و نیز به فراخور اتفاقات رجوع به فضاهای شهری لازم برای بیان داستان فیلم به دقت لحاظ شده است. البته ممکن است این مهم آنقدر درهم تنیده با لحن فیلم باشد که فیلمساز به طور مجزا به آن نپرداخته یا لزوماً نیندیشیده باشد؛ اما تقسیم فضاهای سکناس‌ها چه به لحاظ داخلی و خارجی بودن و چه به لحاظ مسیر سلوک شخصیت‌ها در رفتار اجتماعی‌شان بسیار مرتبط با عناصر شهری است. به این دلایل فیلم عصر جمعه نمونه‌ای قابل بررسی از منظر تمرکز بر مقوله شهر به عنوان محملی دراماتیک شناخته می‌شود.

❖نویسنده

❑ **تفریحی‌ها** → **امیر بهاری**

شیشه‌های غسالخانه

در مرده‌شورخانه بهشت زهرا میان جایی که مردم می‌ایستند و جسد آشنای از دست رفته‌شان را می‌بینند و غسالخانه‌ای که بدن بی‌جان در آن شست‌وشو داده می‌شود، شیشه‌های ضخیم و دوجداره‌ای وجود دارد؛ شیشه‌هایی که از شیشه‌های ضدگلوله ماشین‌ها و مکان‌های امنیتی هم محکم‌ترند. تا قبل از بهار سال ۱۳۷۳ این شیشه‌ها به این صورت نبودند. یک قتل در نهایت منجر به این شد که شکل و شمایل و جنس شیشه‌های غسالخانه به حالت فعلی دربیاید.

در بهار سال ۱۳۷۳ «بچه معروفی» از محله خزانه در یک زد و خورد به قتل رسید. روایت می‌کنند این آقای معروف عاشق دختری شده بود که در محله باغ آذری زندگی می‌کرد. هفته پیش نوشته بودم که اهالی این دو محل از قدیم با هم رقابت دارند؛ رقابتی که در برخی موارد خونین هم شده است. اما ماجرای این بچه معروف که در شدت گرفتن مناقشات این دو محل بسیار تأثیر داشت، در نوع خود جذاب است.

آقای عاشق پیشه برای ازدواج (یا چیزی شبیه آن) به محله باغ آذری رفت و شری به پا کرد. با ۴۰، ۵۰ نفر از نوچه‌هایش به آنجا رفت و سر و صدا کرد (به قول خودشان عریذه کشی کرد و نفس کشن طلیب). این عریذه کشی به غیرت بچه‌های آن محله برخورد بود و خلاصه در یک درگیری شدید، بچه معروف کشته شد. این قتل در روز سیزده بدر سال ۱۳۷۳ اتفاق افتاد اما در چگونگی‌اش روایات مختلف است. یکی از روایت‌ها اشاره به این دارد که این قهرمان در روز سیزده بدر مشغول گل کوچیک زدن در پارک بعثت بوده و در خلال این فوتبال دعوایی سر می‌گیرد و یکی تیزی‌اش را به قلب این بچه معروف فرو می‌کند. بچه‌های خزانه متفق‌القول بودند که این قتل نامردی صورت گرفته و اگر تک‌تک دعوا می‌کردند این آدم از پس همه‌شان برمی‌آمد!

حالا اینکه ماجرا تا کجا ادامه پیدا کرد و چندبار اهالی این محل رفتند آن محل و آمد تل و پار کردند و بچه‌های آن محل هم کار مشابه انجام دادند. به کنار اما ماجرای تشییع جنازه این فرد بود که منجر به تغییر شکل غسالخانه بهشت زهرا شد چراکه جمع کثیری از اعضای محل به تشییع جنازه بدن چاقوخورده مرحوم رفته بودند. مرده‌شور از همه‌جا بی‌خبر خیلی عادی و مثل همیشه داشت کارش را انجام می‌داد اما اینکه در نظر نداشت جسد مربوطه متعلق به یک بچه معروف است و جسد را برای شستن مثل هندوانه این طرف آن طرف می‌کرد خشم رفقای مرحوم را برانگیخت و آنها با استفاده از هر چیزی که دودست‌شان می‌آمد از جمله زانویی لوله‌هایی که در آن محل به کار رفته بود، استفاده کردند و خشم‌شان را نسبت به بی‌احترامی به بدن مقتول نشان دادند؛ شیشه‌های غسالخانه را خرد کردند و به مرده‌شور بدبخت حمله کردند. از این ماجرا ۱۶ سال گذشته است. این نکته را مد نظر داشته باشید: ۱۶ سال نه ۱۶۰ سال.

بعد از این حادثه مسوولان بهشت زهرا بر آن شدند که شیشه‌های پت و پهنی را به شکل دوجداره آنجا نصب کنند تا حتی اگر گوزن‌بلا هم به نحوه شسته شدن جسد انسان مورد علاقه‌اش اعتراض داشت، کاری از پیش نبرد.

پنجشنبه بازار



◀ **علی رستگار**

برگردیم به سه هزار سال قبل از میلاد مسیح؛ زمانی که در ایران از چرم استفاده می‌کردند. روزگاری انسان ابزار تیز و برنده‌ای تراشید تا پوست حیوانات را پاره کند و از آن برای خودش تن‌پوش و روانداز بسازد. همین عادت ماند تا حالا. گبرم در فرایند استحصالش تغییراتی داده شده باشد اما اصل قضیه همان است. شعرهای فردوسی هم نشان می‌دهد از چند صد سال پیش علاقه زیادی به چرم وجود داشته. او در شعرهایش بارها از کلمه چرم استفاده می‌کند «گر این هر چه گفتم نیاری بجای / بدرند چرمت ز سر تا پایی» و در جایی از تن‌پوش چرمی قهرماش کلاه می‌گوید: «از آن چرم کاهنگران پشت پای/ بیپوشند هنگام زخم درای». امروزه کیف، کفش، لباس، روکش صندلی، کلاه و دستکش و…از چرم تولید می‌شود. هر چند خیلی‌ها به دلایلی با آن مخالفند اما این چرم‌های خوش‌آب و رنگ طرفداران پر و پاقرصی هم دارند که حاضرند اسکناس‌هایشان را با جان و دل پای این محصول طبیعت بربزند.

فروشگاه‌های معتبر چرم یا تبلیغات محیطی و رسانه‌ای، گمان نکنم برای کسی ناشناخته مانده باشند. می‌توانید آدرس نزدیک‌ترین شعبه به خودتان را پیدا کنید و برای خرید مستقیم به همان جابروید. اما اگر دنبال جایی هستید که چند فروشگاه به طور متمرکز وجود داشته باشد، مقصدتان را میدان فردوسی انتخاب کنید. از میدان فردوسی که رو به پایین حرکت کنید در دو سمت‌تان پر از فروشگاه چرم‌فروشی است. بوی چرم در تمام پیاده‌رو جلوی مغازه‌ها به مشام می‌رسد. می‌گویند چرم را همیشه می‌شود پوشید و ربطی به تغییر فصل ندارد. اما این روزها واقعاً رفت و آمد مشتریان به این مغازه‌ها

❑ **حسین‌پدر لای پیشه** → **بهاره رهنما**

دنای بزرگ هنر و دنیای کوچک آدم‌ها

می‌دانم که نوشتن از یک کلیسای دور و قدیمی و پیشنهاد دیدنش کار عجیبی است. شاید بیشتر از اینکه منظوم پیشنهاد دیدن این مکان باشد بتوانم این یادداشت یا شاید اگر باز هم بود یادداشت‌هایی از این دست را معرفی مکان‌های دوست‌داشتنی دنیا بنامم، و اگر گاهی در سفر بودم به جای پیشنهاد کتاب یا دیدن فیلم، پیشنهاد دیدن مکان دلچسپ و زیبا را بدهم. البته اصولا در این شهرهای کوچک آلمان که فعلاً ما در آن هستیم مثل کلن سینمایی با زیرنویس انگلیسی نیست تا به دیدنش بروم و معرفی‌اش بکنم. حالا در برلین احتمالاً اوضاع سینما و فیلم دیدن بهتر از اینجاست. به پیشنهاد ویشکا آسایش عزیز راه افتادیم از هتل پیاده به سمت راین و از کناره راین در میان انبوهی از برف و دانه‌های سرم‌ریزه یخ‌زده‌ای که از آسمان می‌ریخت به سمت کلیسای غریب کمی مخوف و اعجاب‌انگیز رفتیم؛ جایی که حدود سیصد و اندی سال قدمت دارد و به گفته همه دوستان ساکنن کلن جایی است که عجیب و غریب هم مراد می‌دهد. معماری بلندبالا و افراشته رو به آسمان گوتیک کلیسا عظمت خاصی به آن بخشیده و نیز مجسمه‌های بزرگی که از قدیسن و خدمتگزاران کلیسا به صورت خوابیده یا حتی معلق در فضا

سال پنجم ■ شماره ۱۱۵۳ ■ چهارشنبه ۱۵ دی ۱۳۸۹

گزارش یک: از کجا و چطور محصولات چرمی بخیریم

تن‌پوشی از طبیعت

بیشتر است. حالا که زمستان است و سرما سخت سوزان است در این بازار هر چیز چرمی که بخواهید، می‌توانید پیدا کنید. از کیف و کفش تا جاموبایی و جاسوئیچی چرمی. اما مراقب قیمت‌ها هم باشید! مثلاً ممکن است یک کت و کاپشن مردانه برایتان تا حدود ۴۰۰ هزار تومان هم آب بخورد یا کیف چرمی بزرگ حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار تومان. البته بسته به کیفیت و مدل و برند مربوطه قیمت‌ها فرق می‌کند. با یکی از مغازداران این منطقه که حوصله جواب دادن به سوالات ما را دارد، هم‌صحبت می‌شوم. دنبال راه تشخیص چرم خوب می‌گردم. می‌گوید: «تشخیص چرم خوب کار هر کسی نیست.» باور کنید این جمله را بارها از زبان صنف‌های مختلف شنیده‌ام! این بار همین قدر دستگیرم شد که چرم خوب را باید از رنگ، ضخامت برخی قسمت‌ها و چروک نبودنش تمیز داد. هنگام خرید چرم خیلی به نرمی و لطافت آن دقت نکنید. مساله مهم‌تر دوخت و دوام جنس است. فروشگاه‌های معتبر معمولاً بعد از خرید تا یک سال به شما ضمانت می‌دهند. اما اگر چرم طبیعی خریده باشید، مطمئناً خیلی بیشتری با شما خواهد ماند. پس اگر آدمی هستید که سراغ کمد سال قبل‌تان نمی‌روید و عادت به خرید لباس‌های جدید دارید، سمت لباس چرم نروید.

در کل سه نوع چرم وجود دارد: چرم سبک که از پوست گوسفند و بز در تولید آن استفاده می‌شود. البته به دلیل نرمی پوست گوسفند، بیشتر در تولید پوشاک از آن استفاده می‌شود. چرم نیمه‌سبک که از پوست شترمرغ و کروکودیل و… به دست می‌آید و در نهایت چرم سنگین که از پوست گاو و شتر ساخته

می‌شود. تهیه چرم مراحل زیادی دارد. بعد از مرحله شست‌وشو که باید پوست از هر نوع خون و آلودگی پاک شود مراحل آهک‌دهی، لشن‌زایی، موگیری،

❑ **پنجشنبه‌های طبیعت** → **اردشیر رستمی**

❑ **پنجشنبه‌های طبیعت** → **اردشیر رستمی**

بعضی‌ها زود پیر می‌شوند

باید نگران بچه‌ها بود اما نه زیاد. وقتی به گذشته بازی‌گردم یاد لحظه‌هایی از کودکی می‌افتم که خیلی عجیب است. انگار نه انگار که من آنها را زیسته‌ام. آنقدر عجیب است که شاید هیچ کدام باورمان نشود چگونه امروز ما آن روزگار کاملاً تفاوت کرده است؟

یک: با تیرکمان مگسی زدم تو چشم یکی از هم‌بازی‌های دوره هفت‌سالگی‌ام. او کسی را اذیت کرده بود و من جایی پنهان شدم و او را زدم. عجیب است که پدر و مادرش آنقدری که من و شما فکر می‌کنیم واکنش تند نشان ندادند.

دو: جای کلید همسایه را که سرم داد زده بود، می‌دانستم. آن روزها همه پادری قایم می‌کردند. کلید را برداشتم و در فضای باز چشم‌هایم را بستم و چرخیدم و پرتابش کردم. نمی‌دانسم کلید کجا افتاد. همسایه ساعت‌ها دنبال آن می‌گشت. از من هم کمک خواست. در دلم گفتم حتما!

سه: پشت دیواری بودیم. پشت دیوار درختی بود که تویی به آن گیر کرده بود. ما برای پایین انداختن توپ سنگ پرتاب می‌کردیم.

توپ نیفتاد. پس از دو روز و نیم مردی از پشت مرا گرفت و تا جایی که می‌توانست کتکم زد. سنگ‌های ما تمام شیشه‌های خانه‌اش را شکسته بود.

چهار: با پیمان و بابک یک بسته سیگار زر به قیمت دو تومان خریدیم. چون خودمان را کمونیست می‌دانستیم، دوتایش را شکستیم تا عدالت اجتماعی رعایت شود و به هر کدام از ما شش عدد برسد. در قطارهای از رده خارج راه‌ران تبریز همه را دود کردیم. زود هم به خانه آمدیم. سن‌مان خیلی کم بود. دلیل این کارمان را هیچ تقوایی بسیار متفاوت با آنچه در گذشته به نمایش خاطرات بود.

پنج: نامه عاشقانه‌ای به مریم نوشتم. پدر و مادرش نامه را از کیفش دراوردند و با تمام محله‌شان سروصداکنان به خانه ما آمدند. اوضاعی بود که بیا و ببین. تا آن زمان



با هیچ محلولی پاک کنید. معمولاً برای این کار شامپو بچه را با آب حل می‌کنند و با یک پارچه نرم روی لباس می‌کشند تا تمیز شود.

❑ **پنجشنبه‌های طبیعت** → **اردشیر رستمی**



ایمن همه آدم را یکجا ندیده بودم. نمی‌دانم با چه رویی دیروقت به خانه رفتم. پدر و مادرم چیزی نگفتند. فقط پدر گفت: خطت بسیار بد است. چه کار عجیبی کردم. از پدر و مادر مریم بدم آمد. بعدها که بزرگ شدم از تهران به تبریز می‌رفتم، مرا که می‌دیدند، می‌خندیدند و می‌خواستند به شکلی سر صحبت را باز کنند ولی من هنوز هم از دست‌شان دلخور بودم. حرف‌هایشان را خلاصه می‌کردم و به راه خودم می‌رفتم.

حالا نوه‌های مریم از پسر من بزرگ‌ترند. بعضی‌ها زود پیر می‌شوند. از ما هم زودتر.

شش: دبیر مدرسه‌مان خیلی بداخلاق بود. همه را می‌زد. هیچ کس هم نمی‌توانست کاری بکند. اگر شکایت می‌کردم او وضع بدتر می‌شد.

اسمش را روی صدها تکه کاغذ که با قیچی بریده بودم، نوشتم و همه جا پراکندم. همه آنها را لگد می‌کردند و نمی‌دانستند ماجرا چیست. پس از چند هفته معلم‌ها و او فهمیدند که کسی علیه او اقدامی کرده است. چند نفر به جای من تنبیه شدند.

هفت: ابغوره‌های مادر بزرگ را از پشت‌بام برمی‌داشتم و می‌خوردم و به جایش آب می‌ریختم. یکی دو سال بعد گفت بین در میان این کتاب‌هایی که می‌خوانی دلیل روشن شدن رنگ ابغوره‌هایم را پیدا می‌کنی. آنها دیگر طعم قبل را ندارند.

گفتم حتما مادر بزرگ پیدا می‌کنم. دلیلش را پیدا کردم و دیگر نخوردم.

رنگ و طعم ابغوره‌هایش برگشت. هشت: این یکی دیگر خیلی وحشتناک است. مردی صندوق پست را شکسته بود تا نامه‌ای را که نمی‌خواست به مقصد برسد، بردارد. او نامه‌ای را که دنبالش بود برداشت و رفت. ما هم با بچه‌های دیگر، نامه‌های دیگر را برداشتیم. فکر می‌کنم تا همین جا کافی باشد. از ادامه‌اش خجالت می‌کنم.

تقدیم به پدر و مادرها و محمدرضا هدایتی

❑ **پنجشنبه‌های طبیعت** → **علی بزرگیان**



قابلیت که جمعیتی کم‌وبیش پایدار را در درون خود جای دهد. شهر مفهومی مدرن است و در سینما به مثابه رسانه و هنری مدرن جایگاهی ویژه دارد. بیشتر فیلم‌های سینمایی دنیا، داستان‌هایشان در مناسبات و لوکیشن‌های شهری سپری می‌شود. درام در پس‌زمینه این فضاست که تکوین می‌یابد. پیچیدگی‌های روابط انسانی، شغلی، عاطفی، حقوقی، سیاسی، اقتصادی، جنایی و حتی فانتزی و متافیزیکی با لایه‌بندی‌های محیط شهری گره می‌خورد. اما آیا در ایران نمایش و تصویر شهر به‌ویژه کلاتشهر تهران با سینما و فیلم‌های ساخته‌شده این سال‌ها، تصویر درست و شفاف بوده است؟ آیا نگاه این هنر رسانه مدرن به فضای شهری هم‌بسنخ با نگاه معاصر جهانی است یا اینکه شهر در سینمای ایران مفهومی دیگر پیدا کرده است؟ شاید بتوان تنها با تماشای سررد سینماها و فیلم‌هایی که امروزه بر پرده سینماهای می‌آیند و می‌روند، به پاسخ چنین پرسش‌هایی رسید.

❖**نویشت:**..... ماهنامه «فیلم» کتاب سال سینمای ایران، شماره شانزدهم، اسفند ۱۳۸۵

❑ **پنجشنبه‌های طبیعت** → **علی بزرگیان**